ذقن چون سیبی از غبغب مطوق زسیب آویخته آسیب معلق
بگل خال از خط از مشک داغی گرفته آشیان زاغی بباغی
ز سیمش ساعد و بازو توانگر ولی سیمین میان چون موی لاغر
زلیخا چون بروی او دیده بگشاد بیک دیدار ازو افتاد آنچه افتاد
جمالی دید از حد بشر دور ندیده از پری نشنیده از حور
ز حسن صورت و لطف شمایل اسیر عشق شد بیصبر دل
گرفت از قامتش در دل خیالی نشاند از دوستی در دل نهالی
ز رویش آتشی در سینه افروخت وزان آتش متاع صبر و دین سوخت
وزان عنبرفشان گیسوی دلبند بهر مو رشته جان کرده پیوند
ز طاق ابرویش با ناله شد جفت بخواب آلوده چشمش غرق خون خفت
دل تنگ از لبش تنگ شکر جست ز دندانش مژه عقد گهر بست
ز سیمین ساعدش نشتر افروز میانش را الم در بند کی بست
بروی وی بمشکین خال دلکش نشست ازوی بسینه داغ آتش

زسیب

زسیب غبغبش آسیب دیده بدانسان سیب سان کی تو شنیده
بنا بر وجه زیبا صورت بود که صورت گاه هست اندر معنی افزود
زلیخا از زلیخایی رهیده ازان صورت بمعنی آرمیده
ازان معنی اگر آگاه بودی کی از اصلان زاده بودی
ولی چون بود در صورت گرفتار نشد در اول از معنی خبردار
همه در بند پنداریم مانده بصورت تا گرفتاریم مانده
ز صورت گر نه معنی رو نماید کجا یکدل بسوی صورت گراید
یقین دانند که در کوزه نمی هست ازان در کردن آن کوزه پیوست
چو سازد غرقه دریای زلالش نیاید یاد هرگز از سفالش

وزیدن نسیم سحری بر زلیخا و نرگس خوابناکش را گشادن و از خیال شبانه غنچه وار خون دل فرو خوردن و مهر برلب نهادن

سحر چون زاغ شب پرواز برداشت خروس صبحگاه آواز برداشت
عنادل لحن دلکش بر کشیده گل از غنچه سر بر کشیده

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)